

دولت انقلابی توهمی بیش نیست

جامعه طبقاتی با هیچ دولتی نابود نمی شود؟

پیتر کروپتکین

فروردین ۱۳۹۹

اما گلدمن می‌دانست و میخائیل باکونین ربع سده پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه پیش‌بینی کرده بود. مبارزان قدیمی Black Panther Party و Black Liberation Army Ashanti Alston و نیز Kuwasi Balagoon به همان نتیجه رسیده بودند: دولت انقلابی وجود ندارد. شما نمی‌توانید از ابزار دولتی برای برچیدن سرکوب استفاده کنید.

آنارشئیست‌ها از اواسط سده نوزدهم میلادی همواره اعلام می‌کنند که تصاحب قدرت رهایی‌بخش نیست، بلکه با برچیدن دولت آزادی به دست می‌آید. از آن پس تاکنون، از پاریس تا سن پترزبورگ و از بارسلون تا پکن، چندین نسل از انقلابیان همین واقعیت را با پوست و گوشت خود لمس کردند. تعویض سیاست‌مداران نیز کارساز نیست، چرا که ساختارهای قدرت از قبیل پلیس، ارتش، دادگاه‌ها، زندان‌ها و بوروکراسی دست نخورده باقی می‌مانند. این ساختارها را چه یک شاه یا دیکتاتور و چه یک مجلس رهبری کنند، تفاوتی در اصل قضیه پدید نمی‌آید و در وضعیت حکومت‌شوندگان تغییر محسوسی حاصل نمی‌شود.

سرنوشت انقلاب مصر ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲، انقلاب روسیه ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷ و انقلاب ۱۸۵۱ - ۱۸۴۸ فرانسه همین واقعیت را نشان می‌دهد. همین که افراد شرکت‌کننده در تک‌تک این انقلاب‌ها از ایجاد تغییرات به شیوه‌ای بی‌واسطه چشم برپستند و به نمایندگانی امیدوار گشتند، استبداد جدیدی حاکم شد. هیچ فرقی هم نمی‌کرد که خودکامگان جدید از ارتش، از اشرافیت یا از طبقه‌ی کارگر آمده باشند یا قول استقرار دوباره‌ی آرامش یا نمایندگی قدرت پرولتاریا را داده باشند، نتیجه نهایی تقریباً مشابه شد.

دولت در ذات خود پیوندی طبقاتی است نمی‌توان ادعا کرد که جامعه طبقاتی برچیده خواهد شد بی آن که دوگانه حاکم و حکومت‌شونده نابود نشود. اقتصاد فقط یکی از عرصه‌هایی است که تفاوت قدرت‌های قانون‌مند را به واسطه ساختارهای اجتماعی نشان می‌دهد، سیاست عرصه‌ی دیگری است. نسبت مالکیت خصوصی سرمایه با اقتصاد همانند نسبت قدرت دولتی با سیاست است.

مارکس و لنین سردرگمی بزرگی به وجود آوردند هنگامی که قول دادند دولت می‌تواند برای پایان جامعه طبقاتی عمل کند و سپس خودش زوال یابد. به عبارت دیگر آنان معتقد بودند که «زحمتکشان» - یا بهتر است گفته شود حزبی که آنان را نمایندگی می‌کند مانند بقیه احزابی که قدرت را می‌گیرند - پلیس، ارتش، دادگاه‌ها، زندان‌ها، بوروکراسی و دیگر شاخ و برگ‌های دولت را به دست می‌گیرند و معجزه‌وار برابری را مستقر می‌کنند. اما پرسش این است: دولت چیست؟ دولت همانا تمرکز مشروعیت سیاسی در نهادهای ویژه است تا بتوان بر مردم حکومت کرد. این دقیقاً تعریف نابرابری است، چرا که این نهادها امتیاز اعمال قدرت را بر همگان در دست‌های خود نگه می‌دارند. مارکسیست‌ها و لنینیست‌ها موفق شدند پس از ده‌ها انقلاب قدرت را به دست بگیرند، اما هیچ‌کجا نتوانستند جامعه طبقاتی را از میان برچینند. نه فقط دولت‌هایشان زوال نیافتند، بلکه همه جا عظیم‌تر و خفقان‌آورتر شدند. همان‌گونه که در بخشنامه سون‌ویلیه^۱ آمد: «چگونه ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که جامعه‌ای برابر و آزاد از بطن سازمانی زورگو زاده گردد؟»

هنگامی که انقلابیان تلاش می‌کنند نابرابری‌های طبقاتی را با سپردن مالکیت خصوصی سرمایه به دست کنترل کامل دولت بزاینده، طبقه‌ی حاکم که قدرت سیاسی را قبضه کرده است خود به یک طبقه‌ی سرمایه‌دار تبدیل می‌گردد. واژه‌ای که می‌توان برای چنین وضعیتی برگزید به جز سرمایه‌داری دولتی نیست. هر جا که شما نمایندگی سیاسی و مدیریت بوروکراتیک می‌بینید همان جا جامعه‌ای طبقاتی هم می‌بینید. یگانه راهی که به برچیدن نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی می‌رسد راهی است که مکانیزم‌های اختلافات قدرت را جارو می‌کند. ساختارهای دولتی جایی در این راه ندارند. ایجاد شبکه‌های افقی خودمدیریتی و دفاع جمعی موجب می‌شوند که امتیازات دولتی ناممکن گردند و جایی برای نخبانان اقتصادی و سیاسی نماند. این خلاف تسخیر قدرت است.

همه دولت‌ها در مقابل چنین روشی می‌ایستند. نخستین شرطی که به یک دولت اجازه می‌دهد تا قدرت را حفظ کند، نگه داشتن انحصار نیروی سرکوبگر است. خودکامان فاشیست، دیکتاتورهای کمونیست و دمکراسی‌های لیبرال در این نقطه با هم اشتراک دارند. اگر احزابشان بسیار رادیکال هم باشند برای حفظ انحصار سرکوب با دیگر بخش‌های قدرت زدوبند می‌کنند. مگر بلشویک‌ها از افسران تزاریست بهره نبردند تا قیام‌ها را در نطفه خفه کنند؟ مگر از خرده‌بورژوازی علیه آنارشئیست‌ها ابتداء در روسیه و سپس اسپانیا پشتیبانی نکردند؟ مسئله با بلشویسم این نبود که از قهر وحشیانه استفاده کرد تا برنامه‌های انقلابی را به پیش برد، آنان خشونت به کار بردند تا انقلابیان را نابود کنند.

کم‌تر کسی شهادت بازگویی این واقعیات را دارد. نسلی که پس از فروپاشی شوروی به میدان آمده است هنوز گمان می‌کند که اگر افراد شایسته‌ای در دولت برگمارده شوند، مشکلات حل می‌شوند. اما مداحان لنین و استالین همچون مدافعان سرمایه‌داری استدلال می‌کنند و در نظر نمی‌گیرند که میلیون‌ها نفر استثمار شدند و برای دفاع از آزادی یا به زندان افتادند یا کشته شدند.

به هر حال بازگشت به سوسیالیسم دولتی سده بیستم غیرممکن است. مردم بلوک شرق در لطیفه‌ای می‌گفتند: سوسیالیسم گذار دردآوری از سرمایه‌داری به سرمایه‌داری است! ما می‌توانیم از این نظر بگوییم که عروج سوسیالیسم دولتی سده بیستم، پیشروی تاریخی نبود که مارکس پیش‌بینی کرده بود، بلکه دوران گذاری برای تحکیم و توسعه سرمایه‌داری بود. «سوسیالیسم واقعاً موجود» چیزی به جز صنعتی‌سازی

^۱ بخشنامه سون‌ویلیه: سون‌ویلیه شهریست در سوئیس. روز ۱۲ نوامبر ۱۸۷۱ شانزده نفر از اعضای فدراسیون ژوراسی انجمن بین‌المللی زحمتکشان (انترناسیونال اول) با امضای بخشنامه و با تأکید بر مفاد اساسنامه‌ی خواهان فراخوان کنگره‌ای شدند. خواست آنان به این خاطر صورت گرفت که شورای عمومی لندن که زیر نفوذ مارکس بود بیش از پیش انجمن را به سوی اقتدارگرایی می‌برد. امضاکنندگان بر این باور بودند که رهایی کارگران فقط به دست خودشان امکان‌پذیر است و نه آن گونه که هواداران مشی مارکس می‌گفتند با گرفتن قدرت سیاسی. این بخشنامه به جایی نرسید و مارکس توانست سال ۱۸۷۲ در کنگره لاهه گرایش آنارشئیست را از انترناسیونال اخراج کند. گرایش آنارشئیست انترناسیونال از انقلاب اجتماعی لاقدر در سطح اروپا دفاع می‌کرد اما مارکس باقی‌مانده انترناسیونال را به شرکت در مبارزه سیاسی پارلمنتاریستی در سطح ملی قانع کرد. (توضیح مترجم)

اقتصادهای پسا فئودالی برای ورود به بازار جهانی نبود و همچون فوردیسم در غرب، نگرانی زحمتکشان را تقلیل داد و موقعیت‌شان را تثبیت کرد. سوسیالیسم دولتی در شرق و فوردیسم در غرب دو بال توقف موقت تضاد کار و سرمایه بود که اکنون جهانی‌سازی نئولیبرالی بیش از همیشه تشدید کرده است.

امروز دیگر اقتصاد بازار آزاد تمام دست‌آوردهای سوسیال-دمکرات را در سوئد و فرانسه بلعیده است. هر جا که احزاب چپ با قول اصلاح کاپیتالیسم قدرت را به دست گرفتند، شدیدترین اقدامات نئولیبرالی و حتا سرکوب‌گرانه را به عمل آوردند. قدرت‌گیری سوسیال-دمکراسی جنبش‌های اجتماعی پایه‌ای را خواباند و با ژستی ترقی‌خواهانه ستایش مرتجع‌ترین نیروهای راست را برانگیخت و آن‌ها را در برابر شورش مردم بیمه کرد. آیا در برزیل با لولاداسیلوا و حزبش، در یونان با تسیپراس و سیریزا و در نیکاراگوئه با اورتگا و دارودسته‌اش چنین نشد؟

دیگر الگویی برای دولت «انقلابی» به جز سرمایه‌داری دولتی چین نمانده است. کارگران در چین همان قدر استثمار می‌شوند که در ایالات متحده تا مثنی ثروت‌اندوزی کنند. چین مثال زنده‌ایست تا نشان داده شود، که همچون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، با اداره دولتی اقتصاد گامی هر چند کوچک به سوی برابری طلبی برداشته نمی‌شود.

آینده شاید مجموعه‌ای از مناطق فقیرشده با نئولیبرالیسم، مناطقی ناسیونالیست، منطقه‌هایی با اقتصاد اقتدارگرا و مناطقی با لغو آنارشیستی مالکیت خصوصی باشد، اما دیگر نمی‌توان تصور کرد که دولتی بتواند مسائل کاپیتالیسم را به نفع مثنی و علیه تمام زحمتکشان حل و فصل کند. فاشیست‌ها و حتا ناسیونالیست‌ها می‌خواهند از وضعیت موجود سوءاستفاده کنند و چنین القاء می‌کنند که گویا دولت‌هایی که آنان اداره می‌کنند توانایی حل مسائل را دارند، اما ما باید لاینقطع با این توهم نیز مبارزه کنیم.

برخی بر این باوراند که ما باید موقتاً کشمکش‌هایمان را با هواداران کمونیسم اقتدارگرا کنار بگذاریم تا با تهدیدات فوری‌تر همچون فاشیسم برزیم. اما آیا همین فاشیست‌ها نبودند که توانستند با افراختن ترس از توتالیتریسم چپ بسیاری را گرد خود آورند؟ هنوز بسیاری زنان و مردانی که اردوی خود را برای تغییرات اجتماعی انتخاب نکرده‌اند و برماست تا در دل و روح آنان، با موضع‌گیری علیه اقتدارگرایی راست و چپ، رخنه کنیم.

ما در مبارزات مردمی علیه کاپیتالیسم، خشونت دولتی و فاشیسم شرکت می‌کنیم و هم‌زمان نظر مستقل خود را علیه هر نوع اقتدارگرایی ترویج می‌کنیم. اگر چنین نکنیم، پیشاپیش خود را محکوم به خردشدن استخوان‌ها زیر یکی از آن‌ها خواهیم کرد. آنارشیست‌ها، منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی خود را برای سرکوب‌های پس از ۱۹۱۷ آماده نکردند و دیدیم چگونه از میان برده شدند.

دیگر قرار نیست که جنبش‌های انقلابی به دست کسانی چون بلشویک‌ها سرکوب شوند. راه دیگری وجود دارد. ما باید فضاهایی را برای خودگردانی، که پاسخگوی نیازها باشند، باز کنیم و مشروعیت دولتی را برچینیم و این ربطی به گرفتن قدرت دولتی ندارد. ما می‌توانیم با ایجاد شبکه‌های ریزومی در سطح جهان از خود دفاع کنیم بی آن که نیازی به دیکتاتوری و ارتش باشد. انجمن‌هایی که پایه‌اشان بر تعاون داوطلبانه و هم‌یاری متقابل است به مراتب از نمایندگانی که یک بار پس از انتخاب به هیچ کس حساب پس نمی‌دهند، مشکل‌گشا ترند. ایجاد کمون‌های افقی بیش از هر دولتی قادرند اقتصاد را اداره کنند. این آلترناتیوی بود که می‌توانست در سال‌های ۱۹۳۰ در اسپانیا کامیاب گردد، اگر زیر یورش‌های فرانکو از سویی و استالین از سوی دیگر قرار نمی‌گرفت. الگوهای آنارشیستی در سه دهه اخیر در چیچاپاس، بلادالقبائل، آتن و روژاوا در بونه‌ی عمل قرار گرفتند.

مبلغان راه‌حل‌های دولتی مدعی‌اند که بیش از دیگران کارآمد هستند. اما پرسش این است: در چه؟ میان‌بری به سوی آزادی نیست و آزادی از بالا به دست نمی‌آید. ما خواهان برابری واقعی هستیم. ما نمی‌توانیم به برابری برسیم در صورتی که شکل سازماندهی امان آن را منعکس نکند. به همین جهت ما خواهان عدم تمرکز هر چه بیش‌تر قدرت هستیم و با هر گونه سلسله مراتب مخالفیم. ما می‌توانیم در سطح محلی پروژه‌هایی را راه‌اندازی کنیم که با عمل مستقیم و همبستگی به نیازهای فوری پاسخ دهند و آن‌ها را در سطح جهانی بسط دهیم. این راهی‌ست به سوی شرایطی که به هیچ کس جرأت حکم‌فرمایی بر ما را ندهد. گمان نکنید که الگوی انقلابی که ما مروجش هستیم یک شبه پیروز خواهد شد، خیر، این انقلابی‌ست دائمی که می‌خواهد بنیان‌های متمرکز قدرت را از کانون خانوادگی تا کاخ سفید از بن و ریشه برفکند.

روشن است که هر روز بحران‌های عصر ما ژرف‌تر می‌شوند و بدیهی‌ست که مبارزات انقلابی اوج خواهند گرفت. آنارشیسم یگانه راه تغییرات انقلابی‌ست که در دریایی از خون تیره و تار نمی‌شود. ما باید این راه را برای هزاره جدید به روز کنیم، وگرنه محکوم به تکرار گذشته خواهیم بود.

حق انتشار آزاد است

کتابخانه آنارشیست



پیتر کروپتکین
دولت انقلابی توهمی بیش نیست
جامعه طبقاتی با هیچ دولتی نابود نمی‌شود؟
فروردین ۱۳۹۹

crimethinc.com

ترجمه از نادر تیف

fa.anarchistlibraries.net